

چتر

سرشناسه : سلمانى ، سعيدة ، ۱۳۵۲
عنوان و نام پديدآور : چتر / مولف : سعيدة سلمانى
مشخصات نشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ايران) ، ۱۴۰۵ .
مشخصات ظاهري : ۱۲ ص.
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۲۷۲-۱
وضعيت فهرست نويسى : فيا
يادداشت : کتابنامه.
موضوع : داستان - کودک - قصه
رده بندى کنگره : ۹۸۳ TP
رده بندى ديويى : ۵۵/۶۶۸
شماره کتابشناسى ملي : ۹۹۷۶۵۸۸
اطلاعات رکورد کتابشناسى : فيا

نام کتاب : چتر
مولف : سعيدة سلمانى
ناشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ايران)
صفحه آرايى ، تنظيم و طرح جلد : الهام غفارى
تيراز : ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۵
چاپ : زيرجذ
قيمت : ۲۰۰۰ تومان
فروش نسخه الكترونيكى - كتاب رسان :
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۲۷۲-۱
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۳۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ايران - ۱۴۰۵)

نسخه الكترونيكى اين اثر در سايت سازمان چاپ و نشر ايران و اپليكيشن كتاب رسان موجود مى باشد

Chaponashr.ir





فصل سرما رسیده بود.

دخترکی به نام شادی در یکی از روستاهای شمال کشور کنار خانواده اش زندگی می کرد.

او مدرسه می رفت و کلاس سوم بود. با آمدن فصل سرما شادی دوباره نگران بود.

چون در فصل سرما بارون و برف زیادی می بارید.

و شادی مشکلی داشت که نمیدونست چه طوری حلش کند.

فصل پاییز رسیده بود. مادر آن را از توی انبار بیرون آورده بود.

و گذاشته بود گوشه بالکن اتاقش.

اما شادی هر بار که بهش نگاه می کرد فکر اینکه باید با خودش آن را ببرد غصه اش می گرفت.



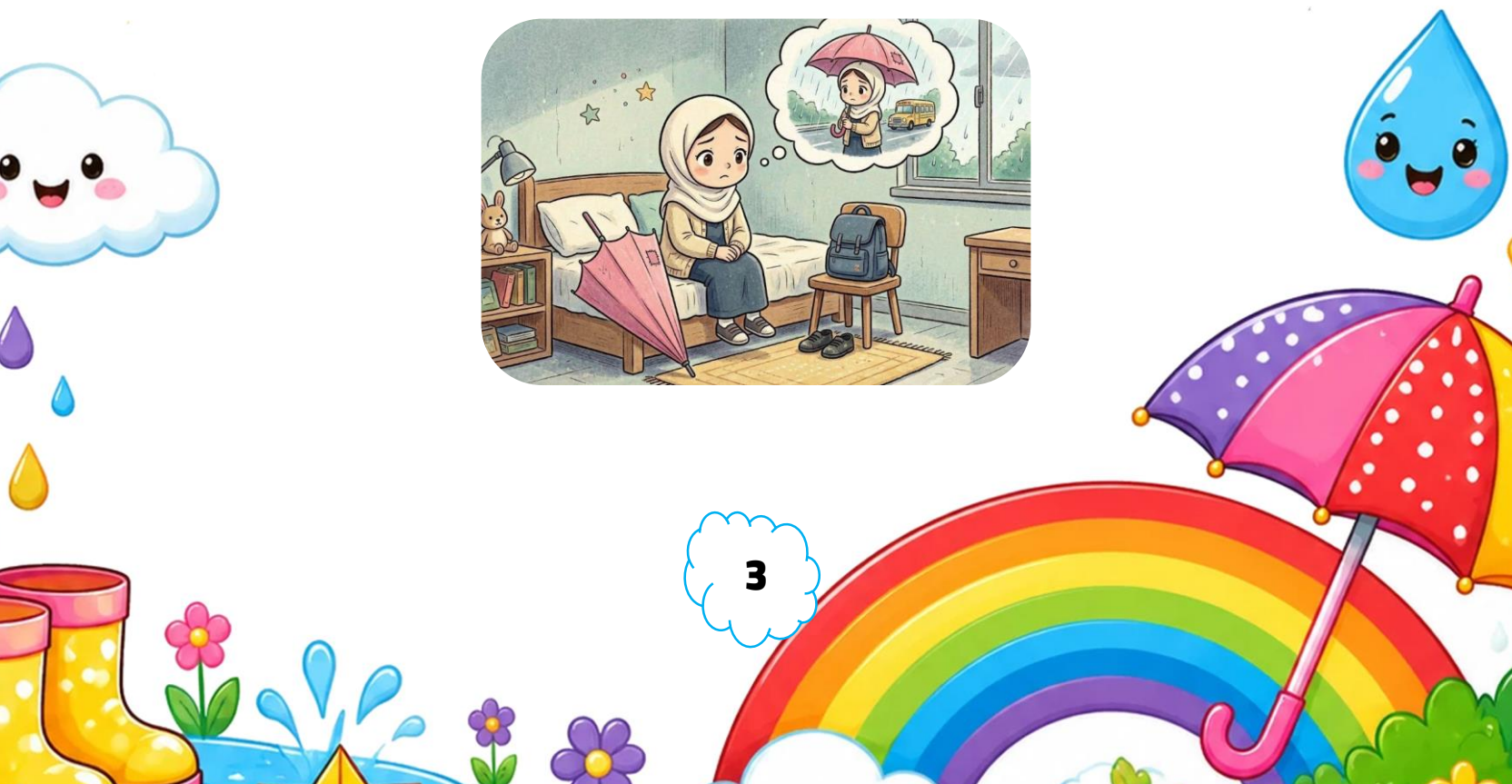


با شروع فصل پاییز مدرسه ها باز شده بودند.

شادی کلاس دوم بود.

پدرش کشاورز بود و وضع مالی چندان خوبی نداشتند.

برای رفتن مدرسه، شادی باید مسیری رو پیاده می رفت و بعد سوار اتوبوس میشد. بارها تصور کرده بود که بدون چتر بره ولی میدونست غیرممکن هست و تا برسه مدرسه موش آب کشیده میشه و ممکنه مریض بشه.





اما چترش سال گذشته به جایی گیر کرده بود و یک قسمتش پاره شده بود و مادر شادی با مهارت خاصی آن را وصله کرده بود. اونها نمیتونستند چتر جدیدی بخرند.

وقتی فکر میکرد فردا که بره مدرسه بارون بگیره به اصرار مامان باید اون رو با خودش ببره آزارش میداد.

نگاهش به آن وصله روی چتر که می افتاد غصه اش می گرفت اما می دانست چاره ای نیست.

پدر نمیتوانست برای او چتر دیگه ای بخرد. مادر هم اصرار می کرد باید از چتر استفاده کند و اگر او به هر بهانه ای این کار را نمی کرد مادر متوجه می شد.





او در ایستگاه اتوبوس منتظر بود که نگاهی به دختری افتاد که چتر نداشت و می لرزید،
و به نظر می رسید او هم شاگرد مدرسه ای است.

